جزيره خضرا در ترازوي نقد

 حجت‌الاسلام والمسلمين نجم‌الدين طبسي

چكيده

در اين مقاله هر دو نقل جزيره خضرا و منابع و مآخذ اين داستان آمده و به دقت به بررسي سندي آن پرداخته شده است؛ هرچند محور بحث، جزيره خضرا در نقل فضل بن يحيي طيبي و علي بن فاضل است. نيز ضعف سند و عدم توثيق طيبي و علي بن فاضل به اثبات رسيده و سپس به اشكالات دلالي و محتوايي پرداخته شده است؛ از جمله اشكال تناقض بين متن‌ها، به گونه‌اي كه نقل بحارالانوار با نقل مرحوم شُبّر تفاوت بسياري دارد، و اشكال تحريف قرآن كه هرگز با معتقدات و باور‌هاي ما مطابقت ندارد، و اشكال رؤيت اختياري امام عجل الله تعالي فرجه الشريف در زمان غيبت كبرا كه از سوي بزرگاني همچون شيخ جعفر كاشف الغطاء رد شده است؛ و اشكال ادعاي فرزند داشتن امام كه هرگز قطعي نيست و اشكال ادعاي اسرار آميز بودن جزيره خضرا و عدم امكان دسترسي به آن؛ در حالي‌كه اين جزيره، منطقه‌‌اي معروف بوده كه از سال 407ق تا 621ق و بعد از آن، محل رفت و آمد مسلمانان، به طور عادي، و از قلمرو بلاد اسلامي بوده است؛ به گونه‌اي كه حكومت‌‌هاي مركزي، براي اين جزيره به نصب و عزل حاكم مي‌پرداختند.

علاوه بر آن، كتاب‌‌هاي جغرافياي شهرها نام اين جزيره و حدود آن را به دقت بيان مي‌كند، و اين نيز افسانه بودن داستان جزيره را تأييد و ادعاي اسرارآميز بودن آن را رد مي‌كند.

بحث پيش رو، از سلسله بحث‌هاي تخصصي دربارة حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف است كه توسط استاد حجت‌الاسلام والمسلمين شيخ نجم الدين طبسي در مركز تخصصي مهدويّت حوزه علميه قم، تدريس و پس از تقرير و تنظيم آن توسط حجت‌الاسلام لطفي و تأييد استاد طبسي، در اختيار فصلنامه گذاشته شده است، تا مورد استفاده ديگر دانش‌پژوهان و محققان قرار گيرد؛ ان‌شاءالله.

واژه‌هاي كليدي: جزيره خضراء، فضل‌بن يحيي طيبي، علي‌بن فاضل، صاحب‌الزمان.

جزيرة خضرا

در كتاب شريف و گرانسنگ بحارالانوار جرياني نقل شده كه به داستان جزيرة خضرا معروف است. علامه مجلسي در جلد 52 از كتاب خود، بابي را به نام «نادر في ذكر من رأه‌ عجل الله تعالي فرجه الشريف في الغيبة الكبري قريباً من زماننا» آورده است. او در آغاز اين باب، قصه جزيرة خضرا را نقل مي‌كند. اين داستان، همان داستان مشهور جزيره خضرا است كه از «فضل بن يحيي بن علي طيبي كوفي» نقل شده است. البته علاوه بر اين، داستان ديگري نيز دربارة جزيره خضرا وجود دارد كه مرحوم نوري آن را در جنة المأوي[1] بيان كرده است. اين داستان كه از كمال الدين انباري نقل شده است، در مقايسه با داستان اول، از شهرت كمتري برخوردار است. زمان اين دو قصه، حدود صد سال با يكديگر فاصله دارد (زمان داستان جزيره خضرا معروف تقريباً يك قرن بعد از داستان ابن انباري است). البته در نقل داستان اول نيز تفاوت‌هايي وجود دارد. ما در بحث خود به دو متن بحارالانوار و تبصرة الولي نظر داريم؛ هرچند روح و جوهرة آن‌ها يكي است.

در اين مقاله، در سه محور بحث مي‌كنيم:

1. منابعي كه داستان معروف جزيره خضرا را نقل كرده‌اند؛

2. بررسي سندي داستان نقل شده؛

3. بررسي دلالي و متن نقل‌‌هاي رسيده.

محور اول: منابعي كه داستان را نقل كرده‌اند

از آن‌جاكه كثرت نقل، دليل يا مؤيد قوي بر اعتبار آن است و اگر قضيه‌اي زياد نقل شده يا در بحث‌‌هاي رجالي يا فقهي به آن استناد شده باشد، دليل بر اعتماد و اعتناي به آن است، يكي از راه‌‌هاي بررسي صحت و سقم داستان مي‌تواند كنكاش در مصادري باشد كه آن را نقل كرده‌اند. اگر مصادر معتبري كه آن را نقل كرده‌اند زياد باشد، اين مي‌تواند دليلي ـ يا حداقل، مؤيدي ـ بر صحت داستان باشد و چنانچه خلاف اين ثابت شود، يعني منابع كمتري به آن پرداخته باشند نتيجه نيز برعكس خواهد شد و ثابت مي‌شود داستان، از نظر علماي گذشته اعتباري نداشته كه به آن، اعتنايي نكرده‌اند.

اكنون به ذكر و بررسي منابع نقل هر دو داستان مي‌پردازيم:

أ. مصادري كه داستان اول (طيبي) را نقل كرده‌اند

برخي ادعا كرده‌اند[2] اين داستان در مصادر زير آورده شده است و برخي علماي بزرگ به اين داستان اعتنا كرده‌اند:

1. شهيد اول به خط خودش اين قصه را نوشته و دست خط او در خزانه حضرت علي بن ابي‌طالب عليه السلام پيدا شده است؛

2. محقق كركي آن را به فارسي ترجمه كرده است؛

3. علامه مجلسي در بحارالانوار؛

4. مقدس اردبيلي در حديقة الشيعة؛

5. حر عاملي در اثبات الهداة؛

6. وحيد بهبهاني بر طبق مضمون آن، فتوا داده است؛

7. بحرالعلوم در كتاب رجال خود به اين قضيه استناد كرده است؛

8. قاضي نورالله شوشتري فرموده محافظت از آن، بر هر مؤمني واجب است. همچنين دركتاب مجالس المؤمنين مي‌نويسد:

محمدبن مكي، معروف به شهيد اول، داستان جزيرة خضرا را با سند خود از علي بن فاضل نقل كرده است.[3]

9. ميرزا عبدالله افندي اصفهاني در رياض العلماء؛

10. ميرزاي نوري در جنة المأوي و نجم الثاقب؛

11. ميرلوحي صاحب كفاية المهتدي في معرفة المهدي، داستان را معتبر دانسته و از آن، به صحيح تعبير كرده است و مي‌گويد: «من اين حديث معتبر را در كتاب رياض المؤمنين نقل كرده ام»[4]؛

12. سيد شبّر بن محمد بن ثنوان در كتاب الجزيرة الخضراء؛

13. شيخ اسدالله شوشتري در مقابيس الأنوار[5]، ضمن مناقب محقق حلي (صاحب شرايع) و در كتاب كشف القناع در مقام اثبات امكان رؤيت امام در زمان غيبت، به اين داستان استدلال كرده است؛

14. سيد عبدالله شبر در جلاء العيون در بخش مربوط به حضرت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف؛

15. روضات الجنات در ضمن مناقب سيد مرتضي[6]؛

16. نهاوندي در العبقري الحسان؛

17. محمدرضا نصيري طوسي در كتاب تفسير الائمة الاطهار به مناسبت بحث گردآوري قرآن توسط اميرالمؤمنين عليه السلام؛

18. سيدهاشم بحراني در تبصرة الولي (در مقايسه با نقل بحارالانوار اضافاتي دارد)؛

19. سيد اسماعيل طبرسي صاحب كفاية الموحدين علي بن فاضل را بسيار ستوده و فرموده است:

او از اجلاء و ابرار و علما و نيكان و از خواص طائفه اماميه و اوحد زمان خود در زهد وتقوا بوده است.[7]

بررسي مصادر و نقل‌ها

1. آقا بزرگ طهراني در الذريعة[8]، كتاب ترجمة جزيره خضراء را به محقق كركي نسبت داده است؛ اما اولاً در كتبي كه شرح حال مرحوم كركي را نوشته‌اند، نام اين كتاب، نيامده است. ثانياً آقا بزرگ گفته است:

چنانچه از صاحب رياض حكايت شده ترجمة جزيرة خضراء براي محقق كركي است.[9]

پس معلوم مي‌شود اين نسبت را صاحب رياض داده است، نه آقا بزرگ. او در ادامه مي‌فرمايد:

]ترجمه جزيره خضراء محقق كركي[ در هند چاپ شده و اسم سلطان شاه طهماسب صفوي در ابتداي آن آمده … و اين كتاب (جزيره) تأليف فضل بن يحيي الطيبي است كه مشاهدات شيخ زين‌الدين علي‌بن فاضل مازندراني در آن جزيره را كه در سال 699 از او شنيده، تدوين و به ثبت رسانده، و سيدميرشمس‌الدين محمدبن مير اسدالله تستري در نوشته خود در اثبات وجود صاحب‌الزمان ـ ترجمه به فارسي را ـ آورده است.[10]

تا اين‌جا استفاده مي‌شود آن ترجمه‌اي كه مرحوم تستري در كتابش آورده، همان ترجمه كركي است؛ اما مرحوم آقا بزرگ در جاي ديگر مي‌گويد:

و شايد اين ترجمه (ترجمه كركي) همان است كه در طي رسالة شمس‌الدين محمدبن اسدالله درج شده است يا اينكه آن ترجمة خود سيدشمس‌الدين است كه در رساله‌اش آورده است.[11]

يعني خود او نيز مردد بوده است كه آيا آنچه در كتاب تستري آمده ترجمه كركي است يا ترجمه خود تستري. از طرفي مرحوم طهراني مي‌فرمايد: «اين مطلب، از صاحب رياض نقل شده است»؛ پس نظر مرحوم طهراني نيست و نمي‌توان اين كلام را به او نسبت داد.

2. دربارة نقل علامه مجلسي نيز بايد گفت: خود او قبل از نقل داستان گفته است:

رساله‌اي مشهور به جزيرة خضرا در درياي سفيد يافتم كه دوست داشتم آن را بيان كنم به خاطر اينكه مشتمل بر ذكر كساني كه امام را ديده‌اند و نيز امور عجيب و غريب مي‌باشد و آن را در بابي جداگانه آوردم به خاطر اينكه آن را در اصول معتبر نيافتم. آن را چنانچه يافتم نقل مي‌كنم.[12]

علامه مجلسي در مقدمه بحارالانوار گفته: «با خود عهد بستم مطالبي كه در بحارالانوار مي‌آورم، از كتب معتبر و معروف و مشهور باشد» و دربارة جزيرة خضرا گفته است: «علت اين‌كه در باب جداگانه‌اي آن را ذكر كرده‌ام، اين است كه آن را در كتاب معتبري پيدا نكرده ام و فقط به سبب اين‌كه شامل ذكر كسي است كه حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف را ديده و امور عجيب و غريبي در آن ذكر شده است، آن را آورده‌ام».

از اين كلام استفاده مي‌شود كه او اگرچه داستان جزيره خضرا را نقل كرده، اما صحت آن را نپذيرفته است و در غير اين صورت، بايد آن را در باب هجدهم ـ ذكر من رآه صلوات الله و سلامه عليه و علي آبائه الطاهرين ـ بيان مي‌كرد.

ممكن است گفته شود: عنوان باب 18 «ذكر من رأه» و عنوان باب 24 «ذكر من رأه عليهم السلام في الغيبة الكبري قريباً من زماننا» است يعني عنوان اين باب دربارة كساني است كه در زمان مرحوم مجلسي يا نزديك به زمان او، حضرت را ديده‌اند. در حالي‌كه عنوان باب18 ويژة ملاقات‌‌هاي زمان علامه مجلسي نيست، و شايد علت ذكر آن در باب 24 همين باشد. در پاسخ مي‌گوييم: اگر او اين داستان را قبول داشت، لازم نبود باب جداگانه‌اي براي آن باز كند يا حداقل بايد به علت ذكر آن اشاره مي‌كرد؛ در حالي‌كه علت ذكر آن را در باب 24 عدم اعتبار داستان بيان كرده است.

3. دربارة وجود اين داستان در كتاب حديقة الشيعة، تذكر اين مطلب لازم است كه انتساب اين كتاب به مقدس اردبيلي مورد ترديد است؛ لذا نمي‌توان با قاطعيت، نقل داستان را به او نسبت داد.

4. مرحوم حر عاملي نيز، اولاً تمام قصه را نقل نكرده، بلكه بخشي از آن را نقل كرده است. ثانياً: آن را به بحار الانوار نسبت داده و مسؤوليت آن را بر عهده او قرار داده و گفته است:

بتمامها مؤلف بحارالانوار و قال اقتصرت منها علي محل الحاجة.[13]

5. اما مرحوم وحيد بهبهاني ـ در بحث نماز جمعه و اين‌كه از شؤون امام معصوم است يا كسي كه امام معصوم او را نصب كرده است ـ گفته است:

علاوه بر اجماعات منقول و فراوان كه با آثار ]= غير روايت[ و اعتباراتي ]= نكاتي[ كه در رساله بدان اشاره كردم، تأييد مي‌شود ... و از جمله آن آثار، قصه آن مازندراني است كه به جزيره حضرت صاحب عجل الله تعالي فرجه الشريف رسيده و البته اين اثر با صداي رسا اعلام مي‌دارد كه اقامة نماز جمعه به امام و جانشين خاص او اختصاص دارد. [14]

آري؛ او اجماعات و روايات را آورده و مؤيد اجماعات را اين حكايت قرار داده است؛ پس معلوم مي‌شود به اين داستان اعتماد نداشته است؛ و گرنه آن را در جايگاه دليل ذكر مي‌كرد، نه مؤيد.

6. سيد بحرالعلوم نيز به اين داستان اعتماد نكرده است؛ چراكه در مقام بيان موقعيت سيد مرتضي فرموده است:

قصة جزيرة خضراء و درياي سفيد دلالت بر فضيلت و مقام والاي سيد دارد … و اين مرتبة جليلي است كه ـ اگر نقل صحيح باشد ـ چيزي با آن برابري نمي‌كند.[15]

اين‌كه فرموده است: «اگر اين جريان صحيح باشد (لو صح النقل)» نشانه عدم اعتماد و استناد به اين داستان است؛ يعني خود او نقل را نپذيرفته و گفته است: اگر چنين نقلي صحيح باشد، دلالت بر عظمت شأن سيد مرتضي دارد.

7. گفتة قاضي نور الله شوشتري كه: «محافظت آن بر هر مؤمني لازم است»، آيا دربارة قصه جزيره خضرا است يا درباره كتابي كه قصه در آن نقل شده؟ اولاً: با مراجعه به كلام او معلوم مي‌شود كه جمله فوق دربارة كتاب اثبات وجود حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالي فرجه الشريف مي‌باشد. اين كتاب را مرحوم محمدبن اسدالله شوشتري به دستور سلطان صاحب قران نوشت و ترجمة رساله جزيرة خضرا را ذيل اين كتاب آورد. قاضي نورالله دربارة كتاب گفته:

و آن رساله كتاب ارزشمندي است كه بر مؤمنين محافظت و نگهداري از آن واجب است.[16]

ثانياً: اين كلام ظاهراً از شمس الدين محمد بن اسدالله تستري است، نه قاضي نورالله شوشتري؛ چنان‌كه از الذريعة معلوم مي‌شود.[17]

8. اما دربارة كتاب سيد شبّر: اولاً اين كتاب به دست ما نرسيده و يكي از معاصران او ضمن شرح حال و آثار وي كتاب جزيره خضراء را نام برده است. اين، دليل بر قبول آن داستان نيست؛ زيرا معلوم نيست مرحوم شبّر در مقام قبول و تأييد داستان بوده است يا در مقام ذم و رد آن. ثانياً اشكال ديگر اين‌كه معلوم نيست كدام قصه را نقل كرده است. شايد قصه انباري را نقل كرده است كه اشكالات كمتري در پي دارد.

9. كتاب جلاء‌العيون اثر مرحوم شبّر در اصل، ترجمه و شرح كتاب جلاء‌العيون مجلسي است و كتاب مستقلي به شمار نمي‌آيد؛[18] هرچند اين داستان در متن فارسي جلاء‌العيون نيامده و از اضافات و شروح مرحوم شبر است.

بنابراين از مطالب ذكر شده به اين نتيجه مي‌رسيم كه في الجمله به اين داستان اعتنا شده است و نمي‌توان گفت مهمل به تمام معنا است؛ اما مورد قبول هم واقع نشده است. آقا بزرگ طهراني در اين‌باره سخني دارد كه مضمونش چنين است:

اشكال اول: اين داستان را از طريق «وجاده» يعني يافتن در كتابي و بدون نقل مستقيم از شخصي به دست آورديم و از ناقل اين جريان چيزي نمي‌دانيم؛ جز اين‌كه در آن مجلس، شخص محترمي بوده است.

اشكال دوم: سند اين داستان، در برگيرنده تاريخ‌‌هاي متناقض با متن است.

اشكال سوم: اين متن، مشتمل بر امور شگفتي است كه قابل انكار مي‌باشد. البته جرياني كه اين‌گونه باشد، انگيزه علما از نقل آن در كتاب‌‌هاي مورد اعتمادشان، اين نيست كه به آن اعتماد دارند يا حكم به صحت آن كرده باشند يا اين‌كه بايد اعتقاد به صحت و صدق آن داشته باشيم... هرگز چنين نيست و شأن آنان، از اين مطالب دور است؛ بلكه مقصود‌شان از آوردن اين داستان‌ها، فقط و فقط يادي از محبوب، و نامي از ديار و مكان او، و گوش فرا دادن به آثار و سخنان او و دفع استبعاد از طول عمر و ادامه حيات و زندگي‌اش در منتهاي نعمت و بهترين حالات زندگي و چه بسا در وضعيت سلطنت و حكومت براي خود و فرزندانش و استقرار آنان در پاره‌اي از بلاد پهناور است. البته اين اقتدار و حاكميت را خداوند عزوجل فراهم آورده و كسي كه خدا نمي‌خواهد، نمي‌تواند به آن حدود و حريم دست يابد.

البته عالمان، به اين حكايات اشاره و آن را نقل مي‌كنند، در برابر كساني كه دين و عقائد را مورد استهزا قرار مي‌دهند مي‌گويند: چرا آن ساكنِ سرداب، پس از هزار سال بيرون نمي‌آيد و چگونه از نعمت‌‌هاي دنيا بهره مي‌برد؟ و خوراك و پوشاك او ـ و امور ديگري كه لازمه زندگي و حيات بشري است ـ چگونه است؟

علماي ما با اين قضايا بر ضعف عقل‌‌هاي آن گروه، استدلال مي‌كنند؛ چون براي انسان عاقل ومعتقد به خدا و رسول و قرآن، همين آيه دربارة حضرت يونس، در اثبات قدرت خداوند براي تهيه تمام وسايل ادامه حيات و زندگي حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف كافي است. آن‌جا كه خداوند مي‌فرمايد: «اگر او از تسبيح كنندگان نبود، تا روز قيامت در شكم ماهي مي‌ماند».[19]

پس خداوند عزوجل، از قدرت خود بر زنده نگه داشتن نهنگي كه يونس را بلعيد و زنده نگاه داشتن حضرت يونس تا روز قيامت، خبر داده است.

اگر بگوييد: ممكن است منظور از آيه شريف اين باشد كه جسد يونس را در شكم نهنگ نگه دارد و روز قيامت او را زنده كند، اين احتمال از جهات مختلفي كه روشن هم مي‌باشد، بعيد به نظر مي‌رسد.[20]

البته اين مطالب را آقا بزرگ طهراني، دربارة جريان جزيره خضراي ابن الانباري فرموده است.

ب. مصادري كه داستان انباري را نقل كرده‌اند

1. مرحوم نوري در جنة المأوي[21] و نجم الثاقب[22]؛

2. شيخ زين الدين بياض عاملي در الصراط‌المستقيم[23] آن را به صورت مختصر آورده است؛

3. ابن طاوس در جمال الاسبوع؛

4. سيد نيلي در كتاب السلطان المفرِّج عن اهل الايمان؛

5. مرحوم جزايري در انوار نعمانية.

بررسي مصادر و نقل‌ها

سيد بن طاوس، قصه را نقل نكرده، بلكه عبارتي را نقل مي‌كند كه برخي از آن چنين برداشتي كرده‌اند كه او به اين داستان اعتنا داشته است. او مي‌گويد:

روايتي با سند متصل يافتم پيرامون اينكه امام مهدي ـ صلوات الله عليه‌ـ فرزنداني دارد كه آنان متوليان امور در كشورها و مناطقي از دنيا مي‌باشند و اين فرزندان از نظر اخلاق و كمال در بالاترين مقام هستند.[24]

محدث نوري از اين عبارت استفاده مي‌كند كه منظور ابن طاووس، جزيرة خضرا است؛ لذا مي‌گويد:

و ظاهراً بلكه به طور يقين، اشاره به اين روايت دارد و خدا عالم است‌.[25]

اشكالي كه اين‌جا به نظر مي‌رسد، اين است كه زمان حيات سيد بن طاووس بعد از قصة اول (طيبي) بوده و در هر دو قصه، بحث اولاد مهدي آمده است. اين كه منظور سيد، قصه دوم بوده است، ادعايي بدون دليل است؛ بلكه برخلاف آن دليل داريم؛ پس نمي‌توان گفت سيد اين داستان را پذيرفته است.

محور دوم: بررسي سندي داستان‌‌هاي نقل شده

أ. داستان طيبي (جزيره خضراي معروف)

در اين داستان، شناخت دو نفر براي ما داراي اهميت است و بايد شرح حال آن‌ها بررسي شود: علي بن فاضل و فضل بن يحيي طيبي.

1. علي بن فاضل

1-1. توثيقات

بعضي از معاصران يا قريب به معاصران، او را توثيق كرده‌اند كه از آن جمله مي‌توان به موارد ذيل اشاره كرد:

1. مرحوم نهاوندي مي‌نويسد:

او دانشمندي بزرگوار، مردي پرهيزگار و در زهد و تقوا، يگانة روزگار است.

2. مترجم كتاب جزيره خضرا در فضيلت و وثاقت علي بن فاضل مي‌نويسد:

همين بس كه فقيهي چون وحيد بهبهاني، طبق نقل او فتوا داده است و دانشمندي چون حر عاملي، داستان او را در كتاب عقيدتي اثبات‌‌الهداة آورده و علماي رجال و تراجم، چون بحرالعلوم و اسدالله شوشتري و سيد عبدالله شبر و صاحب روضات به داستان او استناد كرده‌اند و فقيهي چون شهيد اول، داستان او را نوشته و فقيه ديگري چون محقق كركي، آن را ترجمه كرده است و محدث مجلسي و ميرزا عبدالله افندي و نوري داستان را در كتب خود آورده و تقوا و پرهيزكاري او را ستوده‌اند.[26]

1-2. تضعيفات

اولاً، بعضي ديگر نيز او را تضعيف كرده اند. ظاهراً احدي از معاصران علي بن فاضل، او را توثيق نكرده است. آري؛ كساني او را توثيق كرده‌اند كه صد سال پس از او آمده‌اند. ظاهراً مدرك توثيق نيز خود داستان باشد و اين، مستلزم دور باطل است.

سيد جعفر مرتضي مي‌نويسد:

احدي از معاصران وي، او را توثيق نكرده‌اند، و فقط بعضي از كساني كه صد سال پس از او آمده‌اند، او را توثيق كرده‌اند. ظاهراً دليلشان هم خود روايت جزيره خضرا است.[27]

ثانياً، در متن داستان، مدح خودش را چنين گفته است:

اي آقاي من، آيا من از جمله بندگان مخلص او هستم در حالي‌كه او را نديده‌ام.[28]

اين خود منشأ شبهه در اعتبار او مي‌باشد؛ چنان‌كه امام خميني قدسره به اين مبنا اشاره كرده است.[29]

ثالثاً، معاصران او مثل علامه حلي و ابن داوود، به علي بن فاضل و داستان او اشاره‌اي نكرده‌اند؛ حال آن‌كه مسأله مهمي بوده است.[30]

رابعاً، اين قصه را علي بن فاضل در حضور طيبي و جمع بسياري كه براي شنيدن داستان و ديدن شيخ آمده بودند، بازگو كرده است؛ ولي هيچ‌كس غير از طيبي آن را نقل نكرده است.

خامساً، از شيخ شمس الدين نجيح حلي و جلال الدين عبدالله بن حرام حلي نيز فقط طيبي نقل كرده است و كس ديگري از اين دو نفر مطلبي دربارة جزيره خضرا نقل نكرده است.

بررسي توثيقات و تضعيفات

1. صاحب العبقري الحسان (مرحوم نهاوندي) كه علي بن فاضل را توثيق كرده، از معاصران است. وي از كجا چنين اوصافي را براي علي بن فاضل كه در قرن پنج و شش بوده احراز كرده است؟ اگر از طريق داستان باشد كه اين، دور است و اگر از طريق ديگري است، آن طريق چيست؟ آيا كلام و نظر گذشتگان است؟ اين نيز نمي‌تواند صحيح باشد؛ زيرا چنين چيزي در كتب رجالي وجود ندارد و كسي متعرض شخصيت او نشده است.

2. چنان‌كه قبلاً اشاره شد، وحيد بهبهاني، طبق اين داستان و نقل علي بن فاضل فتوا نداده است؛ بلكه آن را مؤيد ذكر كرده است.

3. نقل شيخ حر عاملي در اثبات الهداة ـ آن هم به صورت مختصر ـ دليل بر قبول آن نيست. در اين كتاب، حدود بيست هزار حديث ذكر شده است. آيا او همه را قبول داشته است؟

4. سيد بحرالعلوم نيز فرموده است: «يعني اگر چنين نقلي صحيح باشد، قابل استناد است»؛ پس وي نيز قول علي بن فاضل را قبول نكرده است.

5. مرحوم شوشتري نيز تصريح كرده است كه سند هر دو داستان، غير معتبر است و مرحوم مجلسي به بي‌اعتباري داستان اول اعتراف كرده است.

6. نوشتن (تدوين) داستان، اعم است از اين‌كه آن را قبول داشته باشد؛ لذا نوشتن داستان توسط شهيد اول نيز بر قبول كلام علي بن فاضل دلالت ندارد.

7. دربارة ترجمة كركي نيز دو اشكال وجود دارد: اول اين‌كه انتساب آن به محقق كركي معلوم نيست و دوم اين‌كه ترجمه كردن (برگردان) مطلبي، نشانگر قبول آن مطلب نيست.

8. اين‌كه برخي چون علامه مجلسي و ديگران آن را نقل كرده‌اند نيز نمي‌تواند دليل بر قبول آن باشد و مؤيد اين مطلب، اين است كه علامه مجلسي آن را جداگانه (و در باب مستقل) نقل كرده است.

9. در كتب مجلسي، افندي و نوري، كلامي كه بر ستايش علي بن فاضل دلالت داشته باشد، نيافتيم.

2. فضل بن يحيي طيبي

1-2. توثيقات

1. شيخ حر عاملي مي‌فرمايد:

فضل بن يحيي كاتب، از شهر واسط، شخصيتي است با فضيلت و عالمي است بزرگوار، و كتاب كشف‌الغمة را از مؤلف آن (اربلي) شنيده و نقل كرده و به خط خودش آن را نوشته و مقابله و تصحيح نموده و اجازه نقل آن را نيز از مؤلف، دريافت كرده است.[31]

2. آقا بزرگ تهراني مي‌گويد:

اجازه داده است به او ابوالفتح اربلي و او از كساني است كه كتاب كشف‌الغمة را استنساخ كرده و اربلي كتاب را برايش خوانده و او شنيده است.

3. نظر آيت الله خويي: به مرحوم خويي نسبت داده‌اند كه بعد از آن‌كه او را به عنوان دانشمندي بزرگ ستوده است، مي‌فرمايد:

فضل بن يحيي در واسط به كتابت اشتغال داشته و كشف الغمة را از مؤلفش علي بن عيسي اربلي روايت كرده است. او كشف الغمة را به خط خود نوشته و با نسخة مؤلف تطبيق كرده است و در سال 691ق از صاحب كشف الغمة اجازه دريافت كرده است.

نقد و بررسي توثيقات و تضعيفات

1. كلام شيخ حر عاملي، توثيقي براي طيبي محسوب نمي‌شود؛ چون كلمه جليل بر وثاقت دلالت ندارد و نيز داشتن اجازه روايت از مرحوم اربلي دليل بر وثاقت نيست.

2. از آنچه مرحوم تهراني گفته است، فهميده مي‌شود طيبي از شاگردان اربلي بوده و اين معنا نيز نمي‌تواند وثاقت او را ثابت كند.

3. آنچه به مرحوم خويي نسبت داده شده است، در واقع كلام او نيست؛ بلكه اگر دقت شود، معلوم مي‌شود وي كلام شيخ حر عاملي را بدون هيچ اظهار نظري نقل مي‌كند[32]؛ پس اين نظر مرحوم خويي نيست؛ بلكه او اصل روايت و جريان را غير معتبر مي‌داند. طي استفتائي از آن مرحوم سؤال شده است: «در بحارالانوار داستاني است دربارة جزيرة خضرا كه آن را علي بن فاضل به طور مفصل بيان مي‌كند. در اين داستان، به مسأله اباحه خمس اشاره شده است. برخي شيعيان به استناد اين روايت مي‌گويند: خمس در زمان غيبت واجب نيست. نظر شما در اين باره چيست؟» آيت‌الله خويي در جواب مي‌گويد: «روايت مذكور، اعتباري ندارد».[33]

بنابراين، برداشت‌ها و اظهارات بعضي از معاصران[34] در مقام تقويت و تأييد قصه جزيره خضرا، مورد مناقشه و ايراد‌هاي جدي است و مطالبي را كه به بزرگان ما نسبت داده، كاملاً دور از واقع است.

نكاتي دربارة سند

علاوه بر اين‌ها چند نكتة ديگر دربارة سند اين داستان وجود دارد:

1. فردي كه مي‌گويد: «در خزانه اميرالمؤمنين عليه السلام... رساله‌اي به خط شيخ فاضل عالم عامل فضل بن يحيي طيبي يافتم» كيست؟ مطمئناً اين شخص، علامه مجلسي نيست؛ زيرا وي تصريح مي‌كند اين داستان را از رسالة ديگري نقل مي‌كنم. بحراني نيز مي‌گويد: «بعضي از بزرگان فرموده‌اند اين حديث را به خط شيخ فاضل...يافته‌ايم».

اولاً، كلام بحراني نيز دلالت ندارد بر اين‌كه مستقيماً از راوي شنيده باشد.

ثانياً، بر فرض كه بپذيريم مستقيماً از راوي نقل كرده است، اين سؤال پيش مي‌آيدكه چگونه ممكن است مرحوم بحراني او را ديده و بدون واسطه داستان را از او شنيده باشد؛ ولي علامه مجلسي ـ با اين‌كه معاصر او بوده ـ او را نديده است.

ثالثاً، به چه علت، علامه مجلسي به نقل از يك رسالة متداول بسنده كرده و دربارة نويسنده و صاحب آن تحقيق نكرده است تا حقيقت را از او بپرسد.

2. آن شخص مجهولي كه مي‌گويد: رساله‌اي به خط طيبي يافته ام، چگونه توانسته است خط طيبي را شناسايي كند؟ آيا خط طيبي كه صدها سال قبل از اين راوي مجهول، فوت كرده است، بين مردم آن‌چنان مشهور و معروف بوده كه حتي اين فرد مجهول الحال هم آن را شناخته است؟ شايد حقيقت امر بر اين شخص مشتبه شده باشد؛ به اين دليل كه مثلاً وقتي ديده است طيبي اين داستان را روايت مي‌كند، فكر كرده حتماً كاتب آن نيز طيبي است؛ در صورتي كه بين اين دو، ملازمه‌اي نيست.

3. در روايت، مطلبي است كه باعث سوء ظن مي‌شود و آن، قول علي بن فاضل است كه مي‌گويد: «من شك ندارم كه او از دمشق، همراه ما بود». در كتاب تبصرة الولي اضافة بر آن، گفته است: «و تا جزيرة اندلس همراه ما بود». بعد مي‌گويد:

به او گفتم: «آيا هنگام سفر از دمشق به مصر با ما بودي؟» گفت: «خير». گفتم: «و از مصر به اندلس با ما نبودي؟» گفت: «به خدا سوگند! با شما نبودم». و علي بن فاضل به گفته آن شخص، اكتفا كرده است.

4. مرحوم شوشتري مي‌گويد: شايد ناقل اين دو داستان، از دشمنان شيعه بوده كه چنين داستاني را جعل كرده است تا حقايق را وارونه جلوه دهد. از كجا معلوم كه ناقل آن، همچون مفضل (معقل) ـ غلام عبيدالله بن زياد ـ نبوده كه به خانه مسلم بن عوسجه راه يافت و به او گفت: «من مردي از اهل شام هستم كه خداوند بر من منت گذاشته است تا دوستدار اهل بيت باشم» و حال آن‌كه اين مرد خبيث، جاسوس بود.

مرحوم آقا بزرگ تهراني نيز گفته است:

... طيبي كوفي نيز اين قصه را به واسطه دو شيخ فاضل شمس الدين حلي و جلال الدين عبدالله بن حوار نقل مي‌كند. اين دو نفر هم قصه را در سامرّا از علي بن فاضل شنيده‌اند. سپس طيبي اين قصه را شفاهي از بازگوكننده آن در سامرا شنيده است. در اين صورت، اگر واضع قصه، طيبي باشد، نقل كننده و راويان، همه خيالي هستند.[35]

يعني او نيز احتمال جعلي بودن داستان را داده است.

نتيجه

اين داستان از نظر سند مورد خدشه است و هيچ راهي براي تصحيح و جبران آن به نظر نمي‌رسد.

ب. داستان انباري[36]

اولاً، دربارة اين داستان بايد گفت تمام ناقلان، آن را از كتاب في التعازي عن آل محمد صل الله عليه و آله و سلم و وفات النبي صل الله عليه و آله و سلم تأليف ابوعبدالله محمدبن علي العلوي الحسيني، نقل كرده‌اند.

آقا بزرگ تهراني دربارة اين كتاب مي‌گويد:

كتاب تعازي دربارة تعزيت و تسليت است و با ذكر وفات پيامبر صل الله عليه و آله و سلم شروع شده است و در ادامه دربارة وفات فرزندان پيامبر صل الله عليه و آله و سلم بحث كرده است و در آخر هم دربارة شهرهاي فرزندان حضرت حجت پيوست‌هايي دارد. اين كتاب تأليف ابوعبدالله محمدبن علي بن حسن بن عبدالرحمن علوي حسيني است. يك نسخه از آن در كتابخانه حضرت علي بن موسي الرضا عليه السلام بوده است كه مرحوم نوري نسخه برداري كرده و در كتاب خود (مستدرك الوسائل) از آن نقل مي‌كند[37].

مرحوم آقا بزرگ تهراني، طريق به مؤلف را نقل مي‌كند:

شيخ جليل ابوالعباس احمدبن حسين در سال 571 به من خبر داد.[38]

سپس وي سند را نقل كرده و به محمد بن علي بن حسن بن عبدالرحمن (صاحب التعازي، متوفاي سال 443ق) مي‌رساند؛ يعني مؤلف در قرن پنجم و معاصر شيخ طوسي بوده است. اين، در حالي است كه اين داستان، مربوط به سال 543ق است؛ پس استفاده مي‌شود الحاق مورد نظر عبارت «الحق بآخره»، از خود مؤلف نيست و معلوم نيست چه كسي اضافه كرده است؛ زيرا بعيد است ازسال 443ق كه كتابش را نقل كرده است تا 543ق يا بيشتر عمر كرده باشد.

قرينه دوم، عبارت الذريعه است كه مي‌فرمايد: «الحق بآخره»؛ يعني اين داستان جزء كتاب التعازي نبوده و بعدها به آن ضميمه شده است؛ پس معلوم نيست اين جريان براي كيست و چه كسي آن را به آخر كتاب التعازي افزوده است.

ثانياً، در سند اين داستان بايد دربارة دو نفر بحث شود: 1. كسي‌كه اين داستان براي او اتفاق افتاده و خودش جزيره را ديده است. 2. كمال الدين انباري (كسي‌كه داستان را شنيده و اولين ناقل آن است).

1. كسي‌كه داستان براي او اتفاق افتاد: بزرگ‌ترين اشكال در سند داستان انباري، از همين جا آغاز مي‌شود؛ زيرا

اولاً، هيچ كس اسم او را نمي‌داند و فقط گفته شده او ميهمان عون‌الدين هبيرة وزير[39] بوده و نزد او از احترام خاصي برخوردار بوده است.

ثانياً، اين شخص يك نصراني بوده است و همين باعث مي‌شود اعتماد ما به نقل او كم يا سلب شود؛ زيرا امكان جعل، قوّت مي‌گيرد.

2. كمال الدين انباري: ظاهراً مجهول است و در كتب شيعه و سني ذكري از او نيامده است. البته شايد همان ابوالبركات اديب باشد كه سال 513ق متولد شد و در 577ق وفات يافت؛ ولي اولاً توثيقي از عامه و خاصه ندارد و ثانياً كسي اين جريان را به او نسبت نداده است.[40]

بررسي متن

براي بررسي متن داستان جزيره خضراي معروف بحث را از دو نظر پي مي‌گيريم: اول، تناقضاتي که بين نقل‌‌هاي مختلف داستان‌ وجود دارد و دوم، اشکالاتي که به متن وارد است.

أ. تناقضات بين نقل‌ها

1. در نقل تستري آمده است: مسافت روستايي که علي بن فاضل در آن، مريض شد، با جزيره پانزده روز بود که مسافت دو روز آن صحرا بود و بقيه آبادي به هم متصل؛ اما در نقل مجلسي و بحراني فاصله بيست و پنج روز ذکر شده است.[41]

2. در بحارالانوار تعداد امرا و نيروها و ياران حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف، 300 نفر ذکر شده است؛ ولي مرحوم بحراني تعداد آن‌ها را 311 نفر ذکر کرده است.[42]

3. طبق نقل مرحوم مجلسي، در داستان جزيره هيچ ذكري از علماي شيعه در آن جزيره نبود، مگر پنج نفر و طبق نقل مرحوم بحراني، علمايي که در جزيره از آن‌ها سخن گفته مي‌شد، سه نفر بودند.

4. در روايت علامه مجلسي، يکي از علمايي که در جزيره از آن‌ها نام برده مي‌شد، جعفر بن سعيد حلي است؛ ولي مرحوم بحراني نام او را جعفربن اسماعيل حلي ذکر کرده است.

5. راه پيموده شده در دريا را علامه مجلسي شانزده روز و مرحوم بحراني شش روز بيان کرده‌ است.

6. طبق نقل علامه مجلسي، شمس‌الدين به علي بن فاضل گندم و جو هديه کرد و او آن‌ها را به 140 دينار فروخت؛ اما طبق نقل مرحوم بحراني قيمت آن‌ها را 25 دينار طلا و 25 درهم نقره ذکر کرده است.

7. در متني که علامه مجلسي ذکر کرده، چنين آمده است: «شمس الدين به علي بن فاضل پنج درهم از پول آن جزيره داد و او گفت: اين پنج درهم، براي برکت محفوظ است»؛ اما در روايت مرحوم بحراني آمده است: «اصلاً پولي از جزيره خارج نمي‌شود و پولي نيز به جزيره وارد نمي‌شود».

8. مدت اقامت علي بن فاضل در روستايي که اهالي آن شيعه بودند و هر سال براي آن‌ها ارزاق فرستاده مي‌شد، در داستان علامه مجلسي چهل روز و در داستان مرحوم بحراني، يک هفته بيان شده است.

اشکالات فوق زماني تقويت مي‌شود که به اين نکته توجه داشته باشيم كه در تمام نقل‌ها داستان به صورت وجاده ذکر شده است؛ يعني همه گفته‌اند: «فقد وجدت في خزانة اميرالمؤمنين عليه السلام...»، يعني آن را يافتيم و اين، غير از شنيدن و سماع است. حال، جاي اين پرسش است كه آيا اينها يک نسخه «وجاده» است يا اين‌كه سه نسخه و به خط طيبي وجود داشته است؟

از سوي ديگر براي حل اين تعارضات مي‌توان گفت: اگر تعارضي بين متن بحراني و مجلسي وجود داشت ـ مخصوصاً متوني که مجلسي به خط خودش نوشته است ـ متن مجلسي مقدم است؛ زيرا علامه مجلسي گروهي از مجموعة علما داشت و به صورت گروهي فعاليت مي‌کرد؛ اما بحراني به تنهايي کار مي‌کرد و شخص پرکار و فعالي بود و زياد مي‌نوشت لذا ممکن است هنگام نوشتن اشتباهاتي از روي سهو واقع شود.

نکته قابل توجه اين‌که اين تناقضات نمي‌تواند به اصل داستان خدشه‌اي وارد کند؛ يعني اگر چه نقل‌‌هاي مختلف در بعضي قسمت‌ها با هم متفاوت است، ولي شايد تواتر معنوي را ثابت کند؛ مثل اين‌که يکي مي‌گويد: تصادف شده و شخص ديگري مي‌گويد: دعوا شده و نفر سوم مي‌گويد: ديوار خراب شده است که از مجموع کلام آن‌ها مي‌توان نتيجه گرفت حتماً حادثه‌اي رخ داده است. آنچه مي‌تواند شاخص قضاوت دربارة اين داستان باشد بررسي جملاتي است که در نقل‌‌هاي مختلف بيان شده است و ما در قسمت بعد به آن مي‌پردازيم.

ب: ديگر اشکالات وارد بر داستان

در بررسي اشكالات وارد بر متن داستان، توجه ما، بيشتر به داستان علي بن فاضل است، زيرا ضعف داستان انباري بر همه معلوم است و چندان مورد توجه و استناد قرار نگرفته است. ضمن اين‌كه اشكالات نقل علي بن فاضل را هم ندارد؛ لذا به برخي اشكالات آن نيز اشاره خواهيم كرد:

اشكال اول: بزرگ‌ترين و اساسي ترين اشکالي که بر متن داستان جزيره خضرا وارد است، اين است که اين داستان، در بردارندة مطالبي است كه با معتقدات ما سازش ندارد؛ مانند مسأله تحريف قرآن. اكنون، بخشي از داستان را که به اين مسأله مربوط است ذکر مي‌کنيم سپس به بررسي آن مي‌پردازيم. در قسمتي از داستان آمده است:

گفتم: «چرا قبل و بعد برخي آيات قرآن با هم مرتبط نيستند؟ شايد درك و فهم محدود من نمي‌تواند به عمق آن پي ببرد؟ گفت: «آري؛ آيات همين مشکلي که مي‌گوييد، دارد و علت، اين است که چون پيامبر اکرم رحلت کرد، دو بت قريش، خلافت ظاهري حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را غصب کردند. حضرت عليه السلام تمام قرآن را جمع آوري کرده و آن را به مسجد آورده و عرضه کرد و گفت: «اين کتاب خدا است و پيامبر اکرم به من دستور داده است آن را بر شما عرضه كنم و بدين وسيله، حجت بر شما تمام شود؛ ولي فرعون و نمرود اين امت گفتند: «ما نيازي به قرآن شما نداريم».

حضرت فرمود: «البته حبيب من، پيامبر اکرم صل الله عليه و آله و سلم، چنين برخوردي را از شما به من خبر داده بود؛ ولي مي‌خواستم بر شما اتمام حجت کنم». سپس حضرت در حالي‌که دعايي زير لب داشت و مي‌گفت: «خداوندا! تو روز قيامت بر اينان گواه باش» به خانه برگشت.

آن‌گاه ابوبکر اعلام کرد: «هر کس قرآن يا جزيي از آن را دارد بياورد». ابوعبيده جراح و عثمان و سعد بن أبي وقاص و معاوية بن ابي سفيان و عبدالرحمن بن عوف و طلحة بن عبيد و ابوسعيد خدري و حسان بن ثابت و گروه‌هايي از مسلمانان آمده و قرآن را جمع آوري کردند؛ ولي آياتي را که در مذمت بعضي بود، حذف کردند؛ لذا مي‌بينيد که آيات قرآن، مرتبط نيستند. قرآني که اميرالمؤمنين آن را به خط خود جمع کرده بود، نزد حضرت صاحب الأمر محفوظ است و همه چيز در آن وجود دارد، حتي حکم خراش وارد کردن. البته اين قرآن فعلي، پس شکي در صحت آن نيست و کلام خدا است».[43]

آري اين است آنچه از ناحيه مقدسه اظهار نظر شده است؛ البته طبق ادعاي ناقل اين داستان.

نقد و نظر

آقاي بهبودي دربارة اين داستان گفته است: «داستان جزيرۀ خضراء تخيلي است که نويسنده آن، به رسم قصه پردازان آن را تنظيم کرده است و اين شيوه در دورة ما هم معمول است».[44] «اين قصه از ساخته‌‌هاي حشويه است؛[45] زيرا آنان معتقدند قرآن، از نظر لفظي تحريف شده است».[46]

در روايات تصريح شده است که علت عدم ارتباط بين آيات قرآن اين است که ابوبکر قرآني را که اميرالمؤمنين عليه السلام آورد، رد کرد؛ اما اين‌که ابوبكر، موفق شده باشد قسمت‌هايي از قرآن را حذف کند، چنين مطلبي در روايات ما وارد نشده است. اگر اين داستان را بپذيريم، بايد قائل به تحريف قرآن شويم که به چند دليل مردود است:

1. با توجه به آيات، سلامت قرآن از تحريف ثابت مي‌شود مانند (انا نحن نزلنا الذکر و اناله لحافظون)[47].

2. شدت عنايت مسلمانان به قرآن، با نوشتن و حفظ کردن و قرائت آن به حدي بوده که اجازة هيچ تحريفي داده نمي‌شد. گاهي حافظان قرآن، به سي‌هزار نفر مي‌رسيدند. در جنگ صفين، سي‌هزار قاري قرآن حضور داشت.[48]

3. از سوي ديگر، علامه مجلسي و علامه طباطبايي در ذيل تفسير آيه تطهير گفته‌اند: ترتيب فعلي قرآن، به همان ترتيب نزول نيست؛ بلکه خود پيامبر صل الله عليه و آله و سلم مي‌فرمود هر آيه‌اي را کجا قرار بدهند؛ پس عدم تناسب بين آيات دليل بر حذف نيست.

4. ما نيز قبول داريم قرآني را که اميرالمؤمنين عليه السلام جمع آوري کرد، نزد امام زمان عليه السلام است؛ ولي به گفته آيت الله خويي، آن قرآن، همراه تفسير، تأويل و بيانات و توضيحات است، نه اين‌که قرآن ديگري باشد. [49]

5. بين صدر و ذيل داستان، تناقض وجود دارد؛ چون در پايان اين قسمت مي‌گويد: «هيچ شبهه‌اي در صحت و سلامت قرآن فعلي از تحريف نيست»؛ در حالي‌که قبل از اين گفته بود «آنچه از نقاط ضعف و بدگويي‌‌هاي دشمنان در قرآن بوده، حذف شده است» و اين تناقضي بين صدر و ذيل اين قسمت از داستان است.

6. در روايات آمده است: کسي‌که از جانب حکومت مأمور جمع آوري قرآن شد، زيد بن ثابت بود و بعد از او، ابن مسعود، ابي بن کعب و معاذبن جبل بودند كه از قراء نيز به شمار مي‌رفتند؛ ولي در اين داستان، هيچ سخني از اين‌ها به ميان نيامده است؛ بلکه نام کساني برده شده است که قطعاً از گردآورندگان قرآن و از قراء نبوده‌اند.

اشكال دوم: در داستان چنين آمده است: هرگاه مقداري از قرآن را که مورد اختلاف قاريان بود مي‌خواندم، مي‌گفتم: «حمزه چنين خوانده است؛ کسائي چنان خواند و عاصم يا ابن کثير چنين خواندند».